

حالا که بعد از چند وقت مازیار رو دیده بودم پی بردم که شباهت زیادی به سامیار داشت

اما سامیار اندامش ورزیده تر و چشماش وحشی بود

مازیار آروم به نظر می‌رسید اما سامیار تن‌اخلاق و بی‌حوصله بود

_ برادر فراری من برگشته!

مامان و بابای سام با شنیدن صدایش سرشونو به طرفش چرخوندن

سام نزدیک اومد

پوزخندی زد

_ الان کجاست؟ قایمش کردین تا دست من بهش نرسه؟

بابای سام با اخم نگاهش کرد

_ ما هم مثل تو تازه از گلبرگ شنیدیم که مازیار اومده

سام نزدیک اومد

انگار تازه متوجه حال خراب من شد

دستش رو دراز کرد و سر انگشتاش به پیشونیم رسوند

با دیدن سر دستمال بسته ی من ، ابروهاش گره خورد

_ چه بلایی سرت اومده؟

با نزدیک اومدنش بغضم بیشتر شد

_ رفتم درو باز کنم دیدم مازیار پشت در بود...

حرفمو قطع کرد

دست مشت شده اش رو به دیوار کنارم کوبید

_ مازیار این بلا رو سرت آورده؟

سر تکون دادم و دستم رو به سرم گرفتم
_ نه! من با دیدنش از حال رفتم نفهمیدم چی شد

اخمای سام هر لحظه بیشتر شد

صدای باز شدن در اتاق رو شنیدم و مامان و بابای سام بی حرف بیرون
رفتن و در بسته شد

انگار تصمیم داشتن ما رو تنها بذارن

از ترس واکنش سام اشکم خود به خود دراومد

پارتهای بعدی فستیوال رو همین امروز بخونید
کلی پارت آماده و یکجا داریم 📖

فستیوال, [PM 7:09 9/14/2023]

فستیوال ۹

Part512#

ترسیده سعی کردم توضیح بدم

_ اومده بود جلوی در، نمی‌دونستم چیکار داشت فقط حال منو خراب کرد
و رفت

نگاه مستقیمش به اشکام بود.

_ حالا چی میشه؟ حتما اومده که بمونه وگرنه نمیومد در خونه

با خشونت دستشو زیر پلکام کشید و اشکامو پاک کرد

_ کی یاد میگیری دختر خوبی باشی؟

گنگ نگاهش کردم

انگار اصلا حرفهای منو نشنیده بود

_ مگه دختر بدیم؟

با همون اخمای درهم دستمال سرمو باز کرد

– پس این آبغوره گرفتات وقتی که پیش منی برای چیه؟

من داشتم سخته میکردم اما اون حواسش به اشکام بود!

موهامو کنار زد و دستشو روی قسمت زخمی گذاشت

– مازیار از من ترسناک تر نبوده که با دیدنش زدی سرتو سوراخ کردی!

ناگهانی دستاشو پشت کمر و روی قفسه ی سینه ام گذاشت

با فشاری به سینه ام منو خم کرد

هول شده هینی گفتم

سرمو روی پاش گذاشت

مات حرفا و حرکاتش بودم

پارتهای بعدی فستیوال رو همین امروز بخونید

کلی پارت آماده و یکجا داریم 📌

فستیوال, [PM 1:23 9/15/2023]

فستیوال ۹

Part513#

_ چیکار می‌کنی سا...

وسط حرفم انگشت اشاره اش رو روی لبم گذاشت و با این کارش منو
وادار به سکوت کرد

موهامو از دو طرف کنار زد

کشو عسلی رو باز کرد و جعبه ی کمک های اولیه رو بیرون کشید

بتادین و پنبه رو بیرون آورد و روی زخم سرم ریخت

درهمون حال غر زد

_ تا کی میخوای بره باشی تا هر گرگی بتونه با زوزه اش تو رو از پا
دربیاره؟

از سوزش زخم سرم، صورتم جمع شد

– هر زوزه ای زوزه ی گرگ نیست دختر!

باند رو برداشت و دور سرم پیچید

– پیچیدن صدای باد توی چاه هم شبیه زوزه ی گرگه!

– خیلی میسوزه

باند رو محکم گره زد

– سوزشش به اندازه ی زخم خیانت نیست!

دستمال خیس کرد و پیشونیم رو پاک کرد

– وقتی که یه بی سر و پا به راحتی تف بندازه تو صورتت و ...

تن صداش بالا رفت

– زن من تو خونه ی من بود ولی دلش با یه مرد لا...شی بی همه چیز!

هنوزم داشت قضیه ی اون انگشتر رو یادآور میشد

سرمو از روی پاش بلند کردم

_ من هیچوقت دلم با نوید نبوده و نیست! اون انگشتر....

دستشو بالا آورد و نداشت ادامه بدم

_ توضیح نده! خودم هرچی لازم بود رو دیدم و شنیدم

پارتهای بعدی فستیوال رو همین امروز بخونید
کلی پارت آماده و یکجا داریم 📁

فستیوال, [PM 12:50 9/16/2023]

فستیوال ⑥

Part514#

بغض به گلوم چنگ زد

_ بیا بزن مثل همیشه این تنو کبود کن ولی منو به خیانت محکوم نکن

از تخت پایین رفت

_ اگه میزدم سیاه و کبودت میکردم برام ارزش داشتی چون فقط مال من بودی!

دوباره اشک جلوی دیدم رو پوشوند

_ الان دیگه اشتیاقی به این کار ندارم!

با این حرفش اشکام با شدت بیشتر راه خودشونو پیدا کردن

_ تا وقتی که گوشاتو بستی و نمی‌خوای به حرفام گوش بدی فریاد من برات مثل شکلک درآورده!

همونجور که به طرف در می‌رفت جواب داد

_ حرفاتو اون شب توی حیاط خاله‌ت جلوی همه زدی و منم کامل شنیدم!

برای بار هزارم به خودم لعنت فرستادم که چرا اون شب از نوید طرفداری کردم

_ استراحت کن به مامان میگم برات چیزی بیاره بخوری

با صدای بسته شدن در خودمو روی تخت رها کردم

با اینکه تصمیم داشتم همه چی رو تموم کنم اما دلم پر از غصه بود

سام می‌گفت اشتیاقی بهم نداره اما همچنان حواسش بهم بود

این ردی از حمایت و پشتیبانی که روی وجودم گذاشته بود رو چیکار میکردم

بعد از اون باید چطور به زندگی ادامه میدادم؟

من حتی اگه نمی‌رفتم هم مازیار داشت برمیگشت و ته این زندگی برای من چیز خوشایندی نبود!

یعنی سام می‌تونه از گلبرگ بگذره؟ ☐

پارتهای بعدی فستیوال رو همین امروز بخونید 📖

فستیوال, [PM 10:35 9/17/2023]

_ دخترم تو هنوز بیداری؟ سام گفت خوابیدی

حتی نفهمیده بودم کی منیرخانم اومده بود داخل

ظرف سوپ رو کنار گذاشت و نزدیک اومد

لبخند روی لبش بود

_ اون ده روزی که تو نبودی سام هم خونه نمیومد و ما رنگشو نمی دیدیم

نگاه خیره اش به باندی بود که سام به سرم بسته بود

_ ولی حالا چند روزی که برگشتی شبا هم میاد خونه می‌مونه

دستشو روی دستم گذاشت و با امیدواری ادامه داد

_ همش به خاطر توئه دخترم!

لبخند تلخی زدم اما چیزی نگفتم

_ بچم امروز هم واسه دیدن تو اومده وگرنه وسط روز کارشو ول نمیکنه.
من میدونم رابطه ی بینتون خوب شده

نگاه لرزونم رو به صورتش انداختم

لبخند اطمینان بخشی زد

_ مازیار هم دیگه باید برگرده!

با این حرفش دوباره دلم لرزید

_ با وجود هر اشتباهی که کرده بالأخره اونم پسر این خانواده‌ست و ما
براش هزارتا آرزو داریم

دستشو رو از روی دستم برداشت

_ من سام رو میشناسم خودم بزرگش کردم اون به هیچکس اهمیت
نمیده

دستی به باند روی سرم کشید

_ولی نگاهش به تو فرق داره!

با این حرفش دوباره وجودم گرم شد

_سام تو رو دوست داره گلبرگ!

پارتهای بعدی فستیوال رو همین امروز بخونید 🖱

فستیوال, [PM 8:18 9/18/2023]

🌀 فستیوال

Part516#

نگاهم گرفته شد

این حرفش محال ترین قسمت زندگی من بود

منیرخانم نمیدونست سام دیگه اشتیاقی به داشتن من نداره

سرمو پایین انداختم

دستشو زیر چونه ام زد و سرمو بالا آورد

_ نگران برگشتن مازیار نباش دخترم. سام اونقدر غیرت داره که دختری که اسمش روش بوده رو ول نکنه

حتی منیرخانم هم به نگرانی من پی برده بود

لبخند زورکی زدم که بیشتر شبیه پوزخند شد
_ نه مامان نگران نیستم

این حرفم فقط برای خاطر جمع کردنش بود وگرنه خودم بهتر میدونستم
چی در انتظارمه

ظرف سوپ رو نزدیک آورد

از دستش گرفتم

_ بخور دخترم ناهار هم که نخوردی جونی برات نمی‌مونه

قاشق رو توی کاسه چرخوندم

منیرخانم بلند شد

_ من برم دیگه تو هم بخواب

_ ببخشید مامان...

منیرخانم عقب گرد کرد
به طرفم برگشت و منتظر نگاهم کرد

دو دل پرسیدم
_ سامیار الان کجاست؟

لبخندی زد

_ نگران نباش هرجا باشه واسه خواب برمیگرده پیش خودت

خجالت زده نگاهمو ازش گرفتم

_ خب ... خواستم بفهمم شام خورده یا نه

در باز شد و با اومدن سام منیرخانم بهش اشاره کرد

_ بیا شوهرت خودش اومد ازش بپرس ببین شام خورده یا نه

گوشه لبم رو زیر دندونم گزیدم
قشنگ جلوی سام مشتمو باز کرد!

پارتهای بعدی فستیوال رو همین امروز بخونید 📖

فستیوال, [PM 7:16 9/19/2023]

فستیوال ⑥

Part517#

دلم نمیخواست حالا که سام اینقدر باهام سرسنگین برخورد می کرد
بفهمه من سراغشو گرفتم که به لطف منیرخانم این اتفاق افتاد

سام چشماشو ریز کرد و نگاهی بهم انداخت

_ من شام خوردم

اشاره ای به کاسه ی توی دستم کرد

_ تو به فکر خودت باش که سوپت یخ کرد

منیرخانم سری تکنون داد و خندید

_ من برم برقاً رو خاموش کنم شما هم بخوابین

با رفتن منیرخانم، منم خودم رو با خوردن سوپ مشغول کردم تا به سام نگاه نکنم

سام درو قفل کرد و مشغول عوض کردن لباسش شد

تند تند کاسه رو خالی کردم و قبل از سام رفتم بخوابم

لامپ رو خاموش کرد و اومد توی تخت

_ گلبرگ

از اینکه اسممو صدا زد تعجب کردم

معمولا بچه صدام میزد

با صدایی که انگار از ته چاه بیرون میومد جواب دادم

_ بله

_ تا وقتی صیغه فسخ نشده زن من محسوب میشی حالیه؟

همونجور که به پهلوی دراز کشیده بودم دستامو بغل گرفتم

_ آره می‌دونم

_ پس حق نداری پشتتو به من کنی و بخوابی!

پارتهای بعدی فستیوال رو جلوتر از اینجا بخونید 🖱

فستیوال, [PM 8:40 9/20/2023]

فستیوال ⑥

Part518#

از این حرفش جا خوردم

اما برای اینکه گیر نده به طرفش چرخیدم

– خوبه الآن؟ میتونم بخوابم؟

چشماشو ریز کرد

– مگه من گفتم روتو کنی طرفم تا بتونی بخوابی؟

همونجور که به پهلو خوابیده بودم دستامو بغل گرفتم

گیج خواب بودم تند جواب دادم

– پس باید تو رو نگاه کنم؟

همین حرفم کافی بود تا به طرفم نیم خیز بشه

کلا خواب از سرم پرید

یک میلیمتری صورتم ایستاد

– اون چشمای لامصبت دوست ندارن منو ببینن؟

شوک زده از لحن تند حرف زدنش، با چشمای گرد شده بهش نگاه کردم

نمی‌دونستم دردش چی بود و نمی‌تونستم درکش کنم

این مرد هیچوقت واضح حرفا و خواسته هاشو به زبون نمی‌آورد!

توقع داشت از عالم غیب بفهمم!

مونده بودم چطور به زور دانشگاهشو تموم کرده بود ولی زیر و بم حرفا و خواسته های منو حفظ بود

و من به قول خودش نمره ی بیست کلاس بودم ولی نمی‌تونستم بفهمم ازم چی می‌خواست!

به سختی لبامو تگون دادم

– چشمای من جز تو کسی رو نمی‌بینه!

نفسهای داغش به صورتم خورد

– پس چرا الان می‌خواهی ببندیش؟

آب دهنمو به سختی قورت دادم

نگاهم به بالاتنه ی برهنه اش بود
تنم لرزید
این لرزش به صدام رسید

_ نمیبندم تا صبح نگاهت میکنم

پارتهای بعدی فستیوال رو جلوتر از اینجا بخونید 🖱

فستیوال, [PM 6:02 9/21/2023]

فستیوال ⑥

Part519#

با همون نگاهی که روی اجزای صورتش در چرخش بود پرسیدم

_ بیدار بمونم چی میشه؟ چی به تو میرسه؟

آروم عقب کشید

_ این وظیفه ی توئه! قرار نیست چیزی به من برسه

کلا انرژیم تحلیل رفت

اصلا نمیشد با این مرد کل انداخت!

_ خیالت راحت من وظیفه‌مو بلام سامیار

سرشو روی بالش گذاشت

_ فاصلت باهام زیاده نمیتونی واضح ببینی بکش جلوتر!

بی حرف کاری که گفت رو انجام دادم

دستشو به طرف صورتم آورد و چند تیکه از موهام که توی صورتم بود رو کنار زد

_ این لامصبا هم جلوی دیدت رو گرفتن

نفسمو محکم بیرون دادم

_ الان همه چی اوکیه؟

_ آره من تا صبح بیدارم حواسم هست خطا نکنی

خیره بهش نگاه کردم

از ابروهای گره خورده اش تا چشمای یخیش و ته ریش بورش!

مردمک چشمام می لرزید

اگه بیشتر از این بهش خیره میموندم احتمال داشت به طرفش کشیده بشم

من در برابر این مرد اختیاری از خودم نداشتم!

جز به جز صورتش به چشمم میومد

حتی اخمای توی پیشونیش هم بیش از حد بهش میومد و برام جذابیت داشت!

یعنی سام می تونه در برابر دخترمون مقاومت کنه؟
پارتهای بعدی فستیوال رو جلوتر از اینجا بخونید

فستیوال, [PM 3:06 9/22/2023]

فستیوال ۹

Part520#

پلکاش داشت سنگین میشد
و مشخص بود خسته‌س

پلکاش کم کم روی هم افتاد

ناخواسته کمی جلوتر رفتم

لای یکی از پلکاشو باز کرد
همونجور که غرق خواب بود غر زد

_ بیدارما

از این فرصت استفاده کردم و نزدیک تر رفتم

با پیچیده شدن دستش دور کمرم غافلگیر شدم

سرشو به سرم چسبوند

نگاهمو به صورتش کشوندم

غرق در خواب بود!
نفس راحتی کشیدم

اگه خواب نبود که اینجوری منو بغل نمی‌گرفت!

حالا که خودش این کارو کرده بود منم از فرصت استفاده کردم و سرمو به
سینه اش فشردم

میدونستم دیگه چنین فرصتی پیش نمیاد و چیزی که در انتظارمونه
دوری و جداییه

برای اولین بار توی دلم به خدا گله کردم!
که چرا زندگی من و سامیار هم مثل بقیه نبود

یه ازدواج با میل و علاقه و زندگی که پایه هاش محکمه!

نه اینجوری که به زور و اجبار ازدواج کردیم و الانم که بهش عادت کردم با
زور و اجبار باید ازش دور میشدم!

اینهمه بلا سرم اومد یه بار نشد گله کنم اما اون شب آغوش سامیار چنان
منو سست کرد که دست شکایت به درگاه خدا بلند کردم

اشکام سینه ی سامیار رو خیس کرد اما اون چنان منو به خودش فشرد و
غرق خواب بود که متوجه نشد

وقتی مازیار اومده بود در خونه یعنی تصمیم داشت برگرده

حداقل باید قبل از اینکه اتفاق دیگه ای می افتاد، از طریق قانون از این
خونه میرفتم

پارتهای بعدی فستیوال رو جلوتر از اینجا بخونید 🖱

فستیوال, [PM 6:44 9/23/2023]

فستیوال ⑥

Part521#

دستامو ها کردم و سوار ماشین شدم

حتی نمی‌دونستم برای فسخ اون صیغه باید چیکار کنم

تصمیم گرفتم اول برم یه محضر و بپرسم که باید چیکار کنم بعد کارای
فسخ رو یک طرفه انجام بدم

قبل از اینکه سامیار بیدار بشه از خونه رفتم تا متوجه نشه کجام

_ مقصدتون همونیه که توی لوکیشن مشخص کردین؟

با شنیدن صدای راننده از افکارم جدا شدم

_ بله

جلوی محضر ایستاد

قلبم داشت میومد توی دهنم

نمی‌دونستم واکنش سام چی می‌تونه باشه

اما حتما از اینکه بی خبر می‌خواستم این کارو بکنم عصبانی میشد

سرمو بلند کردم و نوشته ی روی تابلو رو خوندم

« دفتر ثبت ازدواج و طلاق »

برخلاف میل باطنیم باید این کارو میکردم

_ بفرمایید خانم

نفس عمیقی کشیدم و وارد شدم.

_ صیغه ی مادام العمر دارم می‌خوام بدونم شرایطی که بتونم یک طرفه
فسخش کنم چیه

حاج آقا سرشو بلند کرد و با دقت بهم نگاه کرد

_ فرمودید مادام العمر؟

_ بله

زیپ کیفم رو باز کردم و صیغه نامه رو بیرون کشیدم و دادم دستش

پارتهای بعدی فستیوال رو همین امروز بخونید 🖱
بیش از 400 پارت توی vip فستیوال جلوتریم ✓

کلی اتفاقات هیجان انگیز افتاده اونجا 😍

برای خوندن پارتهای جلوتر رمان میتونید عضو وی آی پی بشید و کلی
پارت آماده رو یکجا بخونید
برای عضویت در کانال ویژه ی فستیوال ، مبلغ 46 هزار تومان به شماره
کارت 🖱

6104337658038912 📠

پریسا شکور

شات رسید واریزی رو برای ادمین ارسال کنین 🖱
Moran_rts@

فستیوال, [PM 7:03 9/28/2023]

🌀 فستیوال

Part522#

با دقت نوشته ها رو خوند

_ شما که می‌خواستین مادام العمر به هم محرم باشین چرا عقد دائم نکردین؟

لبخند تلخی زدم

_ اگه قرار بود تمام عمر دوام بیاره الان من برای فسخش نیومده بودم

سری تگون داد

_ درسته! بفرمایید بنشینید الان شرایطش رو توضیح میدم

با همون دستایی که از شدت استرس می‌لرزید نشستم

حتی پدر و مادرم هم خبر نداشتن که من می‌خوام این کارو بکنم

نمی‌دونستم چه جوری باید بهشون بگم اما مجبور بودن قبول کنن

_ انحلال ازدواج موقت از طریق بذل مدت داریم که در این روش زوج یا

زوجه در صورتی که حق بذل مدت به او داده شده باشد می‌تونه باقی

مانده مدت عقد را بذل نموده و به عقد موقت پایان دهد

آهی کشیدم

_ نه چنین حقی به من داده نشده

_ روش بعدی از طریق انقضای مدت صیغه هست که اینم شامل شما که
مادام العمر بودین همیشه

ناامید پرسیدم

_ روش دیگه ای نیست؟

نگاه عمیقی بهم انداخت

_ در صورت وجود مصادیق عُسر و حَرَج، نظیر عدم امنیت جانی و سایر
موارد، زن میتونه از دادگاه، تقاضای الزام مرد به بذل مدت در عقد موقت
داشته باشه

این تنها راه بود!

کمی فکر کردم

میدونستم سام قصد نداشت صیغه رو فسخ کنه و میخواست اینجوری
عذابم بده

باید با استفاده از زخم سر و آثار زخم روی تنم از دادگاه درخواست فسخ
صیغه میکردم!

پارتهای بعدی فستیوال رو همین امروز بخونید 📖

فستیوال, [PM 6:56 10/1/2023]

فستیوال ⑥

Part523#

" سام "

با صدای زنگ گوشی چنگی بین موهام انداختم و با چشمای نیمه باز
گوشی رو برداشتم

زیرلب به پشت خطی بد و بیراه گفتم
بعد از چند شب اولین شبی بود بی فکر خوابیده بودم که اینم با زنگش

گند زد

بدون نگاه کردن به اسمش تماس رو وصل کردم

_ بنال!

_ آقای پژمان ببخشید این موقع مزاحم شدم شریکتون اومده نمایشگاه
اصرار داره شما بیاین جلسه بگیرین

_ شریکم گوه خورده با تو!

میلاد بهش برخورد و جواب داد

_ مثل اینکه نباید زنگ میزد

با همون اعصاب درهمی که اول صبح دچارش بودم غریدم

_ معلومه که نباید میزدی این وقت صبح

_ پس بهش بگم نمیاید؟

_ دندون رو جیگر بذاری میام دو دقیقه نمیذارن آدم کپه ی مرگشو بذاره

میلااد بدون حرف اضافه تماس رو قطع کرد
میدونست اگه ادامه بده از پشت همین گوشی مشت میخوره

با همین تماس بدموقع خواب رو بر من حروم کرد

سرمو چرخوندم تا ببینم گلبرگ بیدار نشده باشه

با دیدن جای خالی گلبرگ ابرو هام گره خورد!

این وقت صبح چرا بلند شده بود؟

مدرسه هم که نداره

از تخت پایین اومدم

گوشیش اونجا نبود

کفشش هم نبود! بی خبر از من از خونه بیرون زده بود!

پارتهای بعدی فستیوال 📱

<https://t.me/c/1251521741/46160>

فستیوال, [PM 9:26 10/5/2023]

فستیوال ۹

Part524#

_ سام بیداری پسرم؟

با شنیدن صدای مامان از اتاق بیرون رفتم

_ چی شده؟

_ رفتم سند خونه رو بردارم دیدم که...

به حدی فکرم مشغول بود که نتونستم صبر کنم حرفشو تموم کنه

بی حوصله دستمو بالا بردم

_ من الآن کار دارم باید برم نمایشگاه بعد که اومدم حرفتو بزن

برگشتم توی اتاق و لباسمو عوض کردم

باید میرفتم نمایشگاه ببینم خجسته چیکار داره

مسیرم به طرف نمایشگاه بود اما فکرم طرف گلبرگ!

اینکه صبح زود گلبرگ از خونه رفته بود نشون میداد قصد انجام یه کار دور از چشم من داره!

نزدیکای نمایشگاه بودم
ماشین خجسته رو از دور دیدم

طی یه تصمیم آنی جلوتر رفتم و دور زدم و از نمایشگاه دور شدم

و وقتی به خودم اومدم نزدیک خونه ی خاله ی گلبرگ بودم

با فاصله ماشین رو پارک کردم و پیاده شدم

پشت دیوار خونه ایستادم
درست همون قسمتی که توی اون مدت که گلبرگ اینجا بود می ایستادم

همون شبایی که تا اینجا کشیده میشدم و ساعت ها به دیوار مشتم می
کوبیدم اما جلوی خودمو می گرفتم تا نزدیک تر نرم

تا کسی نفهمه سام پژمان با اون همه سرسختی نتونسته زنشو ول کنه!

تا صبح بی خوابی می کشیدم از اینکه زن من تو خونه ی یه نامرد بود
ولی جلو نمی رفتم!

در صورت تمایل به خوندن پارتهای بیشتر فستیوال ، میتونید عضویت vip
رو تهیه کنید و همین امشب بیش از ۵۰۰ پارت جدید رو یکجا بخونید 📖

فستیوال, [PM 6:52 10/8/2023]

فستیوال ۹

Part525#

الآن هم نباید می رفتم!

گلبرگ باید می فهمید و بزرگ میشد باید خودش راهشو پیدا می کرد

_ سام؟

با شنیدن صدای آشنای یه دختر از پشت سر به طرفش چرخیدم

با دیدن نیکی اخمام درهم شد.

_ تو اینجا چیکار می‌کنی؟ گلبرگ که برگشته

اخمام عمیق‌تر شد
پس گلبرگ اینجا نبود!

پوزخندی زد

_ شبایی که تا صبح منتظر می‌موند تا بیای دنبالش کجا بودی؟ فکر
نمیکنی دیر کردی؟

_ فضولی رو از بیرون یاد گرفتی یا ارثیه؟

بهش برخورد و اخماش درهم شد
_ فکر میکردم دست دوستی دادیم

پوزخندی زدم
_ یه کاری برام کردی جبران شد

چشمامو زیر کردم و ادامه دادم

_ گلبرگ کجاست؟

متعجب جلو اومد

_ یعنی نمیدونی الان کجاست؟

چنگی به موهام زدم

_ اگه میدونستم که اینجا نبودم

_ خبر ندارم ازش

اشاره ای به گوشی توی دستش کردم

_ زنگ بزن پیرس ببین کجاست

گوشیش رو روشن کرد

_ اگه چیزی نگفته حتما نمی‌خواد بدونی کجاست . آخرین بار گفته بود
میخواد صیغه ی بینتون رو فسخ کنه چی شد تمومش کردین یا نه؟

با این حرفش چراغ ذهنم روشن شد

گلبرگ از برگشتن مازیار ترسیده بود!

در صورت تمایل به خوندن پارتهای بیشتر فستیوال ، میتونید عضویت vip
رو تهیه کنید و همین امشب بیش از ۵۰۰ پارت جدید رو یکجا بخونید 📖

فستیوال, [PM 7:26 10/12/2023]

📍 فستیوال

Part526#

نفسهای عصبیمو بیرون دادم
از دست کارای بچه گونه‌ی این دختر!

بی حرف به طرف ماشین رفتم

_ بذار منم باهات پیام شاید لازم بشه

قبل از اینکه چیزی بگم گوشیم زنگ خورد

اسم مامان افتاده بود

تماس رو وصل کردم بدون مقدمه حرف زدم

– چی شده؟

صدای مامان نگران بود

– نداشتی حرفمو بزnm سام حرفم خیلی مهمه

همونجور که ماشین رو روشن میکردم جواب دادم

– می‌شنوم

– رفتم سند خونه رو بردارم بابات لازم داشت . اما وقتی برداشتم دیدم
صیغه نامه ی تو و گلبرگ سرجاش نبود

پامو روی پدال گاز فشرده و از اونجا دور شدم

– حتما گذاشتی یه جای دیگه یادت نیست

آهی کشید

_ نه خودم میدونم تا دیروز هم اونجا بود من رفتم سندو برداشتم اونم اونجا بود تا اینکه...

سکوت کرد

_ تا اینکه چی؟

_ دیروز من سند خونه رو دادم به گلبرگ بیره بذاره تو کشو، صیغه نامه هم همونجا بود

ابروهام گره خورد

_ میخوای بگی گلبرگ اونو برداشته؟

سریع توضیح داد

_ نمیتونم چنین قضاوتی کنم شاید هم کار اون نبوده اما برام سؤال شده که چرا باید برداره!

جواب سوال من همین بود

گلبرگ رفته بود تا صیغه رو فسخ کنه!

در صورت تمایل به خوندن پارتهای بیشتر فستیوال ، میتونید عضویت vip
رو تهیه کنید و همین امشب بیش از ۵۰۰ پارت جدید رو یکجا بخونید 📖

فستیوال, [PM 9:49 10/14/2023]

🌀 فستیوال

Part527#

_ سام؟ چرا هیچی نمیگی؟

_ کار دارم! بعداً زنگ میزنم

منتظر جواب نموندم تماس رو قطع کردم

به گلبرگ زنگ زدم اما بعد از کلی بوق خوردن قطع شد جواب نداد!

با اخمای درهم غریدم

_ گلبرگ!

گوشیم زنگ خورد

شماره نیکی بود

_ الو سام

_ چی شده؟؟

_ می‌دونم گلبرگ کجاست ولی باید بیای دنبالم تا منم پیام وگرنه آدرس نمی‌دم

کلافه تر از اونی بودم که مخالفت کنم

_ بیا سر کوچه دارم میام

هنوز زیاد از خونه شون دور نشده بودم
دور زدم و برگشتم سوارش کردم

_ زود باش آدرس بده

با تردید گفت

_ زنگش زدم داشت می‌رفت دادگاه

کل عضلاتم منقبض شد

نیکی ادامه داد

_ مثل اینکه تصمیمش قطعیه میخواد ازت جدا بشه

در صورت تمایل به خوندن پارتهای بیشتر فستیوال ، میتونید عضویت vip

رو تهیه کنید و همین امشب بیش از ۵۰۰ پارت جدید رو یکجا بخونید 🖱

<https://t.me/c/1251521741/46476>

فستیوال, [PM 8:17 10/17/2023]

فستیوال 🌀

Part528#

_ غلط کرده!

نیکی جا خورد

_ فکر میکردم تو هم قصدت همینه

همونجور که پامو روی پدال گاز فشار میدادم غریدم

_ برو دعا کن دخترخاله‌ت رو پیدا کنم

نزدیکای آدرسی که داده بود ماشین رو نگه داشتم
هر دو پیاده شدیم

به سرعت از خیابون رد شدم

صدای تقریباً بلند نیکی رو از پشت سرم شنیدم

_ گلبرگ اونجاست

رد نگاهش رو گرفتم

گلبرگ با برگه‌های توی دستش داشت به این طرف میومد

با شنیدن صدای نیکی، نگاهش به این طرف کشیده شد

ما رو که دید هول شد و مسیرش رو عوض کرد

به قدم هام سرعت بخشیدم

دستامو مشت کردم

پاهام با برداشتن هر قدم به زمین کوبیده میشد!

با اینکه تند تند راه می‌رفت اما فاصله ی خیلی کمی باهاش داشتم

_ صبر کن گلبرگ!

با شنیدن صدام از پشت سرش شروع به دویدن کرد

نفسهای عصبی و بیرون فرستادم و دنبالش راه افتادم

_ با زبون خوش صبر کن نذار دنیا رو برات جهنم کنم دختر!

در صورت تمایل به خوندن پارتهای بیشتر فستیوال ، میتونید عضویت vip
رو تهیه کنید و همین امشب بیش از ۵۰۰ پارت جدید رو یکجا بخونید 📖

فستیوال, [PM 10:49 10/19/2023]

فستیوال ۹

Part529#

همون جور که داشت ازم دور میشد داد زد

_ دنبالم نیا وگرنه خودمو میکشم

سرعت قدم هامو بیشتر کردم

_ چیزی جز مردن برات در نظر ندارم با این غلطی که کردی!

به طرف خیابون رفت

بدون اینکه به راست و چپش نگاه کنه دوید

_ وایسا کاریت ندارم گلبرگ

پریدم وسط خیابون تا بکشمش عقب همون لحظه صدای جیغش بلند شد

ماشینی به سرعت بهش خورد

فریادم به آسمون رفت

_ گلبرگ!

هراسون به طرفش دویدم

روی زمین افتاد و با ناله دستشو به سرش رسوند

تمام وجودم می‌لرزید

_ خدا من چیکار کردم با این دختر!

محکم تکونش دادم

_ بلند شو بچه تو نباید چیزیت بشه

نگاهش میخ صورتم بود

کم کم پلکاش روی هم افتاد

نیکی که تازه نزدیک اومده بود جیغ زد

_ گلبرگ تو رو خدا بلند شو

دنیا داشت دور سرم می‌چرخید

راننده ی ماشینی که بهش زده بود پیاده شد و به طرفم اومد

_ آقا...

نذاشتم حرفشو ادامه بده به طرفش حمله کردم و مشت محکمی توی
صورتش کوبیدم

_ کوری یا گاوی مرتیکه که جلوتو نمی‌بینی؟

مردم به طرفمون دویدن و بازوی منو گرفتن سعی کردن جدامون کنن

_ بخدا اون خانم خودش پرید جلوی ماشین منم سرعتم زیاد بود نتونستم
بگیرمش

صدای جیغ نیکی بلند شد

_ سام تو رو خدا اونو ول کن بیا اینجا گلبرگ نبضش ضعیف میزنه باید
ببریمش بیمارستان

دخترمون گلبرگ چیزیش نشه □

در صورت تمایل به خوندن پارتهای بیشتر فستیوال ، میتونید عضویت vip
رو تهیه کنید و همین امشب بیش از ۵۰۰ پارت جدید رو یکجا بخونید 📁
جهت عضویت در کانال ویژه ی فستیوال ، مبلغ 46 هزار تومان به شماره
کارت 📁

6104337658038912 📁

پریسا شکور

شات رسید واریزی رو برای ادمین ارسال کنین 📁
Moran_rts@

فستیوال, [PM 8:13 10/23/2023]

فستیوال ⑥

Part530#

بازومو محکم از دست کسایی که اطرافم بودن بیرون کشیدم

انگشتمو تهدیدآمیز تکون دادم

_ اگه چیزیش بشه با دست خودم چالت میکنم!

به طرف گلبرگ دویدم

نیکی گوشیش رو درآورد

_ الان زنگ میزنم اورژانس

بدون معطلی گلبرگ رو از روی زمین بلند کردم

نیکی هراسون به طرفم اومد

_ چیکار می‌کنی سام بذار آمبولانس بیاد

_ لازم نیست خودم میبرمش تو هم وسایلت رو از کف خیابون جمع کن
بیا

صبر نکردم تا حرف دیگه ای بشنوم با گام های بلند به طرف ماشین رفتم

در عقب رو باز کردم

موهای پریشون توی صورتش پخش شده بود

انگشتمو زیر موهای بردم و موها رو از صورتش کنار زدم

_ فکر کردی به این راحتی از دست سام خلاص میشی؟

خون جاری شده از پیشونیش اخمامو درهم کرد

روی صندلی خوابوندمش

نیکی با کیف گلبرگ برگشت و کنارش گوشه ی صندلی عقب نشست

ماشین رو روشن کردم و نفهمیدم چطور و با چه سرعتی به بیمارستان
رسیدم

با اعصاب به هم ریخته پشت در اتاق قدم میزدم

دکتر بیرون اومد

نزدیک رفتم

_ آسپیش در چه حد بوده؟

دکتر سرشو بلند کرد

انگار میخواست از چیزی مطمئن بشه بعد جواب سوال منو بده

_ شما چه نسبتی با بیمار دارید؟

چنگی به موهام زدم و کوتاه جواب دادم

_ زنمه!

دخترمون گلبرگ چیزیش نشده باشه □
پارتهای بعدی فستیوال خیلی وقته توی کانال ویژه‌مون گذاشته شده 🖱

فستیوال, [PM 11:05 10/26/2023]

فستیوال ⑥

Part531#

سری تکنون داد و با نگاهی به چیزایی که یادداشت کرده بود جواب داد

_ همسرتون یکی از پاهاش شکسته . از ترس بیهوش شده بودن

اخمام عمیق‌تر شد

_ فقط همین؟

_ حالا باید از سرش عکس بگیریم تا ببینیم چقدر آسیب دیده

دکتر ادامه داد

_ هنوز بیهوشه باید به هوش بیاد

کلافه عقب تر رفتم

_ باید ببینمش!

_ فعلا ملاقات ممنوعه

دکتر اینو گفت و رفت

نیکی نزدیک اومد

_ میشه یه چیزی بگم؟

_ نه!

جاخورد

_ آخه چرا نمیشینی با گلبرگ حرف بزنی؟ اون نمیدونه جایگاهش تو
زندگی تو چیه!

با حرص ادامه داد

_ نمیدونه موندنیه یا رفتنی! بخدا که اگه من جای اون بودم تا الان صیغه
فسخ شده بود

قدمی به طرفش رفتم تیز نگاهش کردم

چشماش گرد شد و خودشو عقب کشید

_ نمیتونی جای گلبرگ باشی!

پوزخندی زدم و ادامه دادم

_ مثل تو زیاد دور و برم بوده و هست! همشون عاقبتشون مثل هم بوده

صورتشو جمع کرد

– میخوای بگی مثل گلبرگ اطرافت نبوده؟

این دختر می‌خواست با سوال جواب کردن من، به سوال ذهن خودش
جواب بده

گلبرگ هنوز بیهوشه و معلوم نیست چه بلایی به سرش اومده  
پارتهای بعدی فستیوال خیلی وقته توی کانال ویژمون آپ شده 

فستیوال, [PM 6:05 10/29/2023]

 فستیوال

Part532#

– یاد نگرفتی چند دقیقه لال مونی بگیری تا این مغز بی صاحب منم یه
چرت بزنه؟

سری از روی تاسف تکنون داد

– موندم گلبرگ به چی تو دلشو خوش کرده که توی زندگیت مونده!

این حرفش به جای اینکه منو از کوره در کنه، به فکر واداشت

گلبرگ نمی‌خواست از زندگیم بیرون بره؟

پس چرا اصرار داشت صیغه باطل بشه؟

_ نیکی بیا ببینم نصف جون شدم چه بلایی سر گلبرگ اومده؟

با شنیدن صدای خاله ی گلبرگ عقب کشیدم

مشکوک نگاهی بهمون انداخت و پرسید

_ مشکلی پیش اومده؟

نیکی زود توضیح داد

_ نه مامان! تقصیر من بود که گلبرگ تصادف کرد اگه من صداش نزده
بودم هول نمیشد و نمی‌رفت وسط خیابون

بی توجه به گفت و گوهاشون روی صندلی نشستم

دیگه متوجه حرفاشون نبودم

نمی‌دونستم درد گلبرگ چی بود

از طرفی از من گله و شکایت داشت و از طرف دیگه دخترخاله‌ش می‌گفت
گلبرگ دلشو به من خوش کرده!

_ سام میخوام چند دقیقه باهات حرف بزنم

نگاهمو از کفشام گرفتم

_ اگه حرفاییه که قراره کفر منو دربیاره بهتره حرف نزنیم

لا اله الا اللهی زیر لب گفت

_ چه بخوای چه نخوای باید بدونی که گلبرگ هیچوقت دلش با پسر من
نبوده!

دستمو بالا آوردم

_ ادامه نده این بحث مسخره رو!

صداش بالا رفت

_ تا کی میخوای گوشاتو ببندی؟ زنت داره ذره ذره آب میشه هنوز حالیت

نشده که یه زن فقط به مردی که دوستش داره هزاران بار فرصت دوباره
میده؟

میخواد از سام اعتراف بگیره:)))
پارتهای بعدی خیلی وقت پیش توی کانال ویژمون آپ شدن 🖱

فستیوال, [PM 12:22 11/1/2023]

فستیوال 🎪

Part533#

چشمامو ریز کردم
_ منظورت چیه؟

_ نمیخوام زندگی خواهر زاده‌م به خاطر ندونم کاری خراب بشه

_ مستقیم حرفتو بزن! من آدم تحلیل و تفسیر حرف نیستم چی میخوای
بگی؟

آهی کشید و کلافه جواب داد
_ گلبرگ به تو علاقه داره وگرنه زودتر از اینا می‌رفت!

با اخمای درهم بهش نگاه کردم

_ اگه تا الان پیشت مونده به خاطر اینکه خواسته بهت فرصت بده تا زندگیشو حفظ کنه چون نخواسته تو رو از دست بده

بهتر از هرکسی میدونستم که گلبرگ از سر اجبار و از روی بی پناهی پیش من مونده بود وگرنه علاقه ای در کار نبود!

_ الانم اگه خواسته که بره جونشو به لبش رسوندی

تیز نگاهش کردم اما اون حرف خودشو زد

_ امروز روشنت میکنم تا بفهمی چیه از دست دادی

دستشو بالا آورد و نداشت حرفی بزنم

_ می‌دونم مشکل انگشتریه که توی وسایل زنت پیدا کردی و به خاطر حرف نوید فکر کردی مال اونه

سری از روی تاسف تکیه کرد و حرفشو ادامه داد

– اون انگشتر رو من به گلبرگ داده بودم

پارتهای بعدی خیلی وقت پیش توی کانال ویژمون آپ شدن 🖱
<https://t.me/c/1251521741/46915>

فستیوال, [PM 7:01 11/3/2023]

فستیوال ⑥

Part534#

متعجب نگاهش کردم

– اما به این معنی نیست که مال نوید بوده اون انگشتر مال پسر من نبود، مال طاها بود

حرفش مثل تیر از وسط مغزم رد شد و تیکه ی آخرش توی ذهنم اکو شد

« اون انگشتر مال پسر من نبود، مال طاها بود »

کلافه پوزخند زدم

– یعنی چی؟ مال طاها بوده دست تو چیکار می کرده؟

_ حتما شنیدی که طاهّا با یه دختر تصادف کرده اون دختر دوست طاهّا
بود! طاهّا یه جفت انگشتر خرید و یکیش دست خودش یکیش دست
اون دختر میندازه

با پام روی سرامیک سفید رنگ بیمارستان ضرب گرفتم

_ این حرفا رو میزنی تا منو خر کنی؟

دلخور صورتشو جمع کرد
انگار به لحن حرف زدن من عادت نداشت

_ وقتی تصادف کردن اولش طاهّا داغ بود زنگ میزنه به نوید می‌ره اونجا
اما وقتی میرسه کار از کار گذشته بوده

لایه ای از اشک روی چشمش نشست

_ نوید انگشترهای توی دستشونو در میاره تا شاید بتونه باهاش خانواده
ی دختر رو پیدا کنه اگه باور نداری یه عکس از طاهّا دارم که اون انگشتر
دستشه

بلافاصله گوشیش رو از کیفش درآورد و عکس مدنظرش رو نشونم داد

با دیدن عکس و انگشتی که توی دست طاهها خودنمایی میکرد تمام عضلاتم شل شد و پشتم به صندلی رسید

من به این دختر بد باخته بودم!

پارتهای بعدی خیلی وقت پیش توی کانال ویژمون آپ شدن 🖱

فستیوال, [PM 7:59 11/6/2023]

فستیوال ⑥

Part535#

خاله ی گلبرگ دستشو روی شونه ام گذاشت

_ هیچوقت اجازه نده کسی بتونه با حرفاش گمراهت کنه

با دست آزادش به قفسه ی سینه ام اشاره کرد

_ گاهی باید چشمتو روی دیده هات ببندی و به صدای درونت گوش بدی
تا حقایق رو کشف کنی

پوزخندی زدم

حتی ننه بابام نتونسته بودن نصیحتم کنن!

نمی‌دونستم چطور سکوت کرده بودم و به نصیحت های این زن گوش میدادم

ناگهانی بلند شدم

_ تموم شد حرفات؟

مات بهم نگاه کرد

با همون اخمای درهم ادامه دادم

_ میرم ببینم گلبرگ به هوش اومده یا نه

دکتر با دیدنم خودش به طرفم اومد

_ آقای پژمان به امضای شما نیاز داریم

با این حرفش جاخورده غریدم

_ چه اتفاقی برای زنم افتاده؟

_ احتمال داره یه عمل سریع لازم باشه آسیب جدی بهش وارد شده

کلافه موهامو چنگ زدم

_ هرجا میخواد امضا میکنم فقط خوب شه!

_ میرم وضعیت بیمار رو چک کنم شما برید صندوق کارای لازم رو انجام
بدید بهتون اطلاع میدم

پارتهای بعدی خیلی وقت پیش توی کانال ویژمون آپ شدن 🖱

فستیوال, [PM 6:45 11/8/2023]

فستیوال ⑥

Part536#

با اعصاب خراب خودمو رسوندم قسمت صندوق و امضا دادم و هزینه رو
حساب کردم

نمی‌دونستم درد این دختر چی بود که لج کرد و پرید جلوی اون ماشین و خودشو به این روز انداخت!

برگشتم پشت در اتاق

نیکی و مادرش هم با حال خراب چشم به در دوخته بودن

نیکی گوشیش رو بالا آورد

_ زنگ بزنم خاله و بابای گلبرگ بیان اینجا

_ لازم نیست اونا بفهمن!

هر دو متعجب بهم نگاه کردن

_ کاری ازشون ساخته نیست فقط نگران میشن! مادرش هم زیاد حالش مسأد نیست

خاله ی گلبرگ حرفامو تایید کرد

_ سام راست میگه! منم که اینجا هستم خاله هم جای مادره فرقی نداره

دکتر از اتاق بیرون اومد
این دفعه هرسه تامون به طرفش رفتیم

_ چی شد؟ عمل لازمه؟

دکتر با اطمینان جواب داد

_ بله دارن اتاق عمل رو آماده می‌کنن

خاله ی گلبرگ محکم به صورت خودش زد

_ یا خدا خودت به دخترم رحم کن

انگشتام لا به لای موهام رفت و همونجا مشت شد

_ مشکل چیه دکتر؟ چرا عمل لازمه؟

_ شکستگی پای بیمار یه شکستگی معمولی نیست یه قسمت از استخوان
پاش آسیب بدی دیده باید عمل بشه

چی به سر گلبرگم اومد 📷💔
پارتهای بعدی خیلی وقت پیش توی کانال ویژمون آپ شدن 📲

فستیوال, [PM 1:12 11/9/2023]

فستیوال 📷

Part537#

_ از سرش عکس گرفتین؟ آسیب ندیده؟

_ خوشبختانه سرش فقط آسیب جزئی دیده که زود خوب میشه

کلافه غریدم

_ مگه بیمار به هوش اومده؟ اول هوشیاریش رو چک کنید

_ بله به هوش اومده

دکتر چشماشو ریز کرد و با دقت بهم نگاه کرد

_ شما میتونید باهاش پنج دقیقه ملاقات کنید قبل از اینکه ببریمش اتاق

عمل

با رفتن دکتر، خاله ی گلبرگ زد زیر گریه

عصبی غریدم

_ هنوز که چیزی نشده ماتم گرفتین

به طرف اتاق رفتم

_ سام ما رو از حالش بی خبر نذار

سرمو تکون دادم و داخل رفتم

دوتا پرستار بالای سرش بودن

_ بیرون باشین صداتون میزنم

بی حرف کارشونو تموم کردن و بیرون رفتن

گلبرگ چشماشو بسته بود

آروم به طرفش رفتم

سرش باندپیچی و به دستش سرم وصل بود

این دختر از وقتی وارد زندگیم شده بود همش درد و بلا نصیبش میشد

لب تخت نشستم و به صورت معصومش خیره شدم

_ می‌دونم به هوش اومدی پس سعی نکن چشمتو ببندی

از زیر پلکای روی همش، حرکت مردمک چشمش مشخص بود

_ شانس آوردی پاتو خودت زدی چلاقش کردی وگرنه خودم برات قلمش میکردم!

بلافاصله چشماشو باز کرد

لبخند کجی روی لبم نشست!

پارتهای بعدی خیلی وقت پیش توی کانال ویژمون آپ شدن 🖱

فستیوال, [PM 10:15 11/11/2023]

فستیوال ۹

Part538#

نگاهش مستقیماً به صورتم بود

_ میخواستی از دست من خلاص بشی؟

لباشو به سختی تکون داد

_ چرا نداشتی برم؟

ابروهام گره خورد

_ مگه دست خودته که بری؟ نمی‌ذارم بری اینو تو گوشت فرو کن

مات بهم نگاه کرد و کلمه کلمه گفت

_ ولی تو که میگفتی من بهت خیانت کردم

انگشت اشاره ام رو روی لبش فشردم تا سکوت کنه

_ این کلمه رو به زبون نیارا! میدونم تو ترسو تر از این حرفایی

دلخور جواب داد

_ یعنی اگه خیانت کنم زرنگم؟

تند صورتمو پایین بردم درست رو به روی صورتش

_ دخترای زرنگ جایی تو زندگی من ندارن!

لباش صورتی تر از همیشه بود جوری که
نگاهمو به خودش مشغول کرد

ترس توی چشماش برام لذت بخش بود

_ سامیار

تکون خوردن لبش منو بیشتر وسوسه کرد

چند شبی که برگشته بود خونه به خاطر اینکه اختیارمو دربرابرش از دست
ندم آخرشب که خواب بود برمیگشتم خونه

با اخم غریدم

_ این لبای لامصبت چرا همیشه صورتیه؟

شوک زده جواب داد

_ بخدا آرایش نکردم

توی وی آی پی سام کاری کرد که... ♡
میتونید پارتهای بعدی فستیوال رو همین امشب بخونید و کلی جلو
برید 🖱

فستیوال, [PM 11:12 11/13/2023]

فستیوال ۹

Part539#

_ منم نگفتم آرایش کردی!

گنگ نگاهم کرد

دستی پشت گردنم کشیدم و عقب رفتم

اگه همینجور پیش می‌رفت یادم می‌رفت که داشتن اتاق عمل آماده
میکردن

_ چه بلایی سرم اومده سامیار؟

صدای نگرانش، دوباره نگاهمو به سمت خودش کشید

_ پات چلاق شده باید عمل بشه

وحشت زده، سعی کرد سرجاش نیم خیز بشه

_ چی عمل؟

به طرفش خیز برداشتم

_ چیکار می‌کنی الان دم و دستگاه دورت کنده میشه

بغض کرده نگاهم کرد

_ من از عمل میترسم سامیار

تیز نگاهش کردم
کنارش لب تخت نشستم

_ ترس نداره بیهوش میشی وقتی به هوش بیای همه چی تموم شده

دستمو چنگ زد و محکم گرفت

جاخورده به دستم که بین دستاش گرفته بود نگاه کردم

_ اگه دیگه نتونم راه برم چی؟

ابروهامو گره زدم

_ ویلچر رو برای همین روزا ساختن!

دلخور نگاهشو توی صورتم چرخوند

_ امید نمیدی که خوب بشم؟

لبخند کجی زدم

_ بلد نیستم!

فستیوال, [PM 1:37 11/16/2023]

فستیوال

Part540#

نگاهشو ازم گرفت

دستمو زیر چونه اش گذاشتم و سرشو به طرف خودم چرخوندم

با همون اخمای درهم لبای صورتی رنگش رو از نظر گذروندم

_ نترس نتونی راه بری، بغلت میکنم می گردونمت!

مردمک چشماش می لرزید

_ میشه که...

سکوتش طولانی شد

– چی؟

آهی کشید

– میشه وقتی عمل تموم شد به هوش اومدم اول تو رو اونجا ببینم؟

چشمامو ریز کردم

– منو ببینی ناامید میشی

دستمو محکم‌تر گرفت

– نه! هر وقت تو دور و برم بودی هیچ چیز نتونست اذیتم کنه

گره ابرو هام باز شد

حرف نیکی توی ذهنم پیچید

« موندم گلبرگ به چی تو دلشو خوش کرده که توی زندگیت مونده»

فشار ریزی به دستش وارد کردم

_ باشه میام اونجا

لبخند روی لباش نشست و نگاهشو ازم گرفت

_ به جبرانش میتونی لبای صورتیم که چشمتو گرفته تست کنی

ابروهام از این حرفش بالا پرید!

تا اون روز فقط خجالت و کم رویی توی چهره اش دیده بودم اما اینبار
خودش داشت پیشنهاد میداد

سرمو جلوتر بردم

_ هرچه از دوست رسد نیکوست!

تو بیمارستان 🤒 😁 🙌

فستیوال, [PM 7:53 11/19/2023]

فستیوال ۹

Part541#

یک سانتی لبش، صدای باز شدن در رو شنیدم

_ وقت ملاقات تمومه بیمار رو منتقل کنید اتاق عمل

چشمام رو با حرص بستم و غریدم

_ ای تف تو این شانس!

گلبرگ خندید

اخمامو درهم کشیدم و بلند شدم

گلبرگ رو به طرف اتاق عمل بردن

از چهره اش معلوم بود ترسیده

خاله‌ش روی صندلی های انتظار کتاب دعاشو بیرون آورد و مشغول

خوندن شد

نتونستم اون فضا رو تحمل کنم
به طرف حیات رفتم تا هوایی عوض کنم

گوشیم توی جیبم لرزید

با دیدن اسم خجسته دستمو بردم تا قطعش کنم اما اشتباهی وصل شد

_ الو سام؟

نفسمو محکم بیرون دادم

_ چیه؟

دلخور جواب داد

_ اونهمه وقت منو کاشتی تو نمایشگاه حالا میگی چیه؟

_ اگه حرفی به جز گله و شکایت داری بزن وگرنه قطع میکنم

پوفی کشیدم

_ قبل از اینکه اون دختر بیاد مهربون تر بودی می‌دونم اون اجبار عصبیت کرده!

از اینکه در مورد صیغه ی منو گلبرگ فهمیده بود اخمام درهم شد

_ زر مفت نزن اخلاق من همیشه همین بوده!

_ بیخیال! خواستم بگم حالا که مازیار برگشته و قراره اون دختره زنش بشه منو تو میتونیم جدی تر در مورد خودمون حرف بزنیم

رویا می‌خواد با سام باشه ☺️💔

پارتهای بعدی فستیوال رو همین امروز جلوتر از اینجا بخونید 📖

فستیوال, [PM 8:09 11/21/2023]

فستیوال ⑥

Part542#

ابروهام درهم گره خورد

_ کدوم جدیت؟

– نگو یادت رفته که رابطه ی ما چیزی فراتر از یه رابطه ی کاری بوده سام!

– اونى كه همه چى يادش رفته و فكر مى‌كنه همه چى مثل قبل مونده
تویی!

– هرچی كه فراموش كرده باشم اينو يادم نرفته كه جلوى بابام گفتم
رابطه ی منو تو مى‌تونه جدی تر بشه

پوزخند واضحی زدم

– هر حرفى تو زمان خودش کاربرد داره! تاريخ انقضا حرف منم خيلى وقته
گذشته

دلخور جواب داد

– يعنى ميخواي بگي اينهمه سال الكي منتظرت موندم؟

– انتظارت از اون رفتن چند سال قبلت مشخص بود

نگاهی به ساعت انداختم
تایم عمل رو به اتمام بود

نذاشتم حرف رو کش بده
_ الانم برای زدن این حرفا خیلی دیره!

اجازه ندادم حرف دیگه ای بزنه و تماس رو قطع کردم

گام های بلند برداشتم تا برم داخل
به گلبرگ قول داده بودم وقتی به هوش بیاد کنارش باشم

دوباره گوشیم زنگ خورد

زیرلب فحشی دادم و گوشی رو از جیبم بیرون کشیدم

_ این ماس ماسک نمی ذاره نفس راحتی بکشم

با دیدن اسم میلاد تماس رو وصل کردم

_ چی شده؟

_ آقا ، خجسته دوباره اومده اینجا
وقتی دید نیستین رفت سراغ کشوها و داره تمام اسناد و مدارک
مشرکتون رو برمیداره

سام باید با رویا بره و گلبرگی که بیهوشه....

فستیوال, [PM 12:42 11/24/2023]

فستیوال

Part543#

_ پس تو اونجا چه غلطی میکنی؟

_ من نتونستم جلوشو بگیرم به نظرم خودتون بیاین چون همش داره
میگه من اینا رو میسوزونم

نفسهای عصبیمو بیرون دادم

_ غلط زیادی کرده زنیکه!

_ چیکار کنم آقا؟

_الان میام اونجا درو قفل کن نذار در بره!

تماس رو قطع کردم

از همون جایی که ایستاده بودم در اتاق عمل رو می‌دیدم

هنوز عمل تموم نشده بود

نیکی و مادرش همچنان پشت در منتظر بودن

نمی‌تونستم گلبرگ رو ول کنم برم به خصوص که قول داده بودم اول منو
ببینه

دستامو مشت کردم و زیر لب غریدم

_ لعنت بهت خجسته

باید زود میرفتم و تا زمانی که گلبرگ به هوش بیاد برمی‌گشتم

نگاه آخرمو به در اتاق عمل انداختم و به طرف ماشینم پا تند کردم

تمام فکرم توی بیمارستان بود و جسمم به طرف نمایشگاه میرفت!

ماشین خجسته رو از دور دیدم

در نمایشگاه بسته بود و میلاد هم پشت در

پیاده شدم و به طرفش پا تند کردم

_ کجاست؟

میلاد هراسون جواب داد

_ داخله درو روش قفل کردم نتونه بره

صدای جیغ خجسته از پشت در بسته بلند شد

_ فندک همراهه اگه درو باز نکنی همه چی رو به آتیش میکشم

سام مجبور شد بره و گلبرگ تنها موند ... □

فستیوال, [PM 9:16 11/26/2023]

فستیوال ۹

" گلبرگ "

چشمامو باز کردم

مردی با روپوش سفید رو به روم ایستاده بود

_ بیمار به هوش اومد

دستشو بالا آورد و چهارتا از انگشتاش رو جلوی چشمم تکون داد

_ این چندتااست دخترم؟

گلووم خشک شده بود

آب دهنمو به سختی قورت دادم تا بتونم جواب بدم

_ چهارتا

سری تکنون داد

_ اسم و فامیلت چیه؟

سوزش پوست دستم اذیتم میکرد

صورتمو جمع کردم و بریده بریده جواب دادم

_ گلبرگ کامیاب

حس می کردم یه اتفاقی باید می افتاده و نیافتاده!

حس میکردم یه چیزی سر جاش نبود

انگار یه چیزی گم کرده بودم و دنبال دلیل می گشتم

چشمامو اطراف اتاق چرخوندم

یه صدایی درون مغزم پیچید

» _ میشه وقتی عمل تموم شد به هوش اومدم اول تو رو اونجا ببینم؟

_ باشه میام اونجا»

سام اونجا نبود!

دلیل دل نگرانیم همین بود!

بغض به گلوم چنگ زد

زیرلب زمزمه کردم

_ اینقدر برات بی ارزش بودم که به قولت عمل نکردی سامیار

گلبرگ به هوش اومد و سام نیست ☹️